دریچه

پشت سد درام

• **سارا آقابابایان:** فیلم لتیان را بیش از کارگردانش باید از آنِ نویسنده‌اش، اکتای براهنی، دانست؛ چراکه علاوه بر سابقه دستیاری علی تیموری نزد وی، تجانس عناصری چون فضاسازی و قاب‌بندی پرجزئیات، میزانسن‌ها و پلاستیک ارغوانی در لتیان با فیلم پل خواب کتمان‌ناپذیر است. اگرچه لتیان از جنبه داستان‌گویی و پرداخت کاراکترها پخته‌تر و متمرکزتر و از تشتت و پراکنده‌گویی پل خواب به دور است اما درعین‌حال از یک پاشنه آشیل به‌غایت بنیادی رنج می‌برد که حتی آن را در تحلیل نهایی در رده‌ای پایین‌تر از پل خواب قرارداده است؛ اینکه پلات محوری مربوط به طاها، سلما و مانی که اساس فیلم بر پایه کنار هم قرار گرفتنشان بنا نهاده شده، منطق روایی ندارد.

این نقص دراماتیک که سلما درحالی‌که رازی به بزرگی ازدواج پنج‌ساله‌اش را مخفی کرده حال با چه جرئتی خواستگار سمج و حساسش را به همنشینی با دوستانش فراخوانده، آن‌هم دوستانی دهن‌لق و غرض‌ورز و همسر دائم‌الخمر یکی از آنها، موقعیت دور از ذهنی با پیداشدن ناغافل سروکله همسر سابقش همچون سایه مرگ، درحالی‌که قاعدتا با توجه به تکست‌های ردوبدل‌شده بین سلما و یاسی نامحتمل است که سلما از آن بی‌خبر مانده باشد، نور علی نور می‌شود. به حکم عقل سلیم سلما باید پیش از رسیدن همسفران به هر لطایف‌الحیل سفر را بپیچاند نه اینکه به بهانه شک‌کردن طاها تن به این سفر بدهد، درحالی‌که مخاطره یک شک ساده قابل مقایسه با غرقاب همسفرشدنشان با همسر سابقش نیست. شکل‌دهی این‌چنینی واقعه محرک فیلم‌نامه لتیان به قدری سهل‌انگارانه است که ادامه فیلم را فقط می‌توان اجبار فیلم‌نامه تلقی کرد؛ ادامه‌ای که باقی فرازوفرودهایش نیز چندان معقول نیست؛ سلما حاضر می‌شود طاها به‌تنهایی با رضای لایشعر و مانی راهی کلانتری شوند و در شب اول اقامت در باغ لواسان با خیال راحت طاها را تنها گذاشته و به دنبال درست‌کردن غذا و بگووبخند با دوستانش برود. چنانکه معلوم نیست طاها به چه قیمت در برابر تمسخرش توسط رضا، ساکت مانده

و از آن بدتر انفعال سلما و رفتارهای ضدونقیضش را تاب می‌آورد؟ هرکس جای طاها بود، بلافاصله ماشین را روشن می‌کرد و به تهران بازمی‌گشت چه رسد به کاراکتری که فیلم او را نوکیسه‌ای از خرطوم فیل افتاده با نخوتی تیپیکال معرفی کرده است. در چنین درام‌هایی راوی کاراکترهای معدود در فضای محدود، موسوم به شبکه انسانی، حول ماجرای اصلی دومینویی از دروغ، پنهان‌کاری، رازورزی و اتهام‌زنی آدم‌های داستان به یکدیگر به موقعیت‌افزایی تصاعدی و پرملات‌ترکردن روایت می‌انجامد ولی خشت کج اول و قانع‌کننده‌نبودن گره اولیه لتیان، تلاطمات بعدی روابط شخصیت‌ها را مصنوعی و نامربوط جلوه داده و ارتباط متفنن‌ترین تماشاگر را نیز با قصه مختل می‌کند. از شاخه‌های فرعی پیرنگ همچون گرایش مریم و یاسی به غصب جایگاه سلما نزد مانی و جلب تفقد او که گویی خود نویسنده هم با علم به بی‌ثمربودنش روی هوا رها کرده است، شائبه‌ای نحیف باقی می‌ماند که حداکثر انگیزه پنهان‌کاری یاسی برای آوردن مانی به این سفر را توضیح می‌دهد که آن‌هم با توجه به سفر در پیش‌روی دو روز دیگر مانی عجیب است، همچنین مشخص نیست پافشاری مریم بر دادن امید واهی به مانی و شعله‌ورکردن اشتیاقش با مأمور عذاب‌شدن و ریختن پته سلما روی آب نزد طاها چه تناسبی دارد. فیلم‌نامه لتیان درحالی‌که بخش قابل‌توجهی از داده‌های حلّال درام را خیلی زود در اختیار مخاطب قرار داده و از لحاظ دانسته‌ها، در پرده میانی حرف تازه‌ای ندارد، تنها برگ برنده‌اش این است که چگونه قرار است با سلسله افشاگری‌ها به مصاف واکنش طاها و سپس به گره‌گشایی نهایی برسد تا بلکه فرجی شود و روایت به سرانجام برسد اما ناگهان فصل پایانی همچون جامپ‌کاتی بدون پیش‌زمینه و بی‌منشأ ناگهان فرامی‌رسد تا آب پاکی را روی دست مخاطب حرمان‌زده‌اش بریزد؛ طاهایی که از گلاویزشدن فرار کرد و مضحکه شد تا مبادا روی ساعت ۸۰۰ میلیونی‌اش خط بیفتد، حال در اقدامی متهورانه و غریب برای انتقام‌کشی به صغیر و کبیر ساکن خانه رحم نمی‌کند، غافل از اینکه چگونه شخصیتی با منش تجملی و ذات تن‌آسای طاها بابت یک شکست عشقی حاضر شده عواقب چنین مهلکه‌ای را بپذیرد؟ پایان‌بندی لتیان نیز همچون گره‌افکنی ابتدایی، پیش و بیش از آنکه مدلل و متناسب با سیر روایی درام باشد، صرفا تک‌خال نویسنده جهت فرار از تنگی قافیه به نظر می‌رسد.

هنگامی که سکته‌های فیلم‌نامه تا این اندازه اکید و چفت و بست داستان تا این حد معیوب است، فضاسازی و اهتمام بازیگران در نماهای شیک هیچ‌کدام به خودی خود نه‌تنها سزاوار کوچک‌ترین تحسین نیستند بلکه تا در خدمت درامی منسجم و جهانی معین واجد شخصیت‌های پرداخت‌شده نباشند، حشویاتی بی‌حاصل و خودنمایانه‌اند. ای کاش ضمن ساخت فیلم لتیان حداقل نیمی از مبالات پروسواسی که خرج چیدمان صحنه، طراحی لباس و غنای بصری قاب‌ها شده، مصروف بازنویسی فیلم‌نامه و تنظیم و کارکردبخشی متناسب هر موقعیت با اقتضای منطق روایت، شده بود.

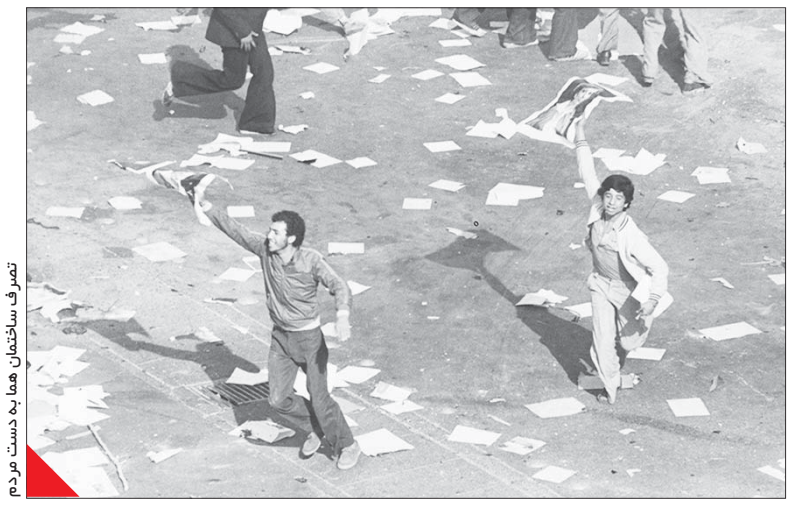

تصرف ساختمان هما به دست مردم

درگیری و تیراندازی در میدان ۲۴ اسفند

تهران، میدان آزادی

گذری به نمایشگاه محمد صیاد در گالری نبشی

روایت یک خبرنگار عکاس از انقلاب

سیروس علی‌نژاد

اگر صیاد بار پیش در نمایشگاه عکس‌های بی‌بدیلش کردستان را نشانه رفته بود، این‌بار تهران را هدف گرفته و روایت خود را از روزهای انقلاب به نمایش گذاشته است. همه ما، کسانی که با او همکار و هم‌سن‌وسال هستیم، صحنه‌های انقلاب را دیده‌ایم، همه خبرنگاران شاهد رویدادهای تلخ و شیرین انقلاب بوده‌اند و به یقین در زمان وقوع حوادث، مطلبی، یادداشتی، گزارشی نوشته‌اند اما هیچ‌گاه تمامی آن صحنه‌ها را در یک‌جا و در یک گزارش یا کتاب نریخته‌اند و امروز که سال‌هاست از آن حوادث گذشته است و جزئیات آن از ذهن ما سترده شده، دیگر قدرت به‌یادآوردن مجموعه آن حوادث وجود ندارد اما کار خبرنگار- عکاس با خبرنگاران دیگر فرق می‌کند و ازجمله تفاوت‌هایش این است که اگر خبرنگار- عکاس مجموعه کارهایش را حفظ کرده باشد و سری به آرشیو خود بزند و کارهای گذشته‌اش را از میان خرت‌وپرت‌های زیرزمین بیرون بیاورد و از سر حسرت یا بصیرت در آنها بنگرد، می‌بیند تمام آن حوادث را حی‌وحاضر پیش چشم دارد، بی‌آنکه خطای حافظه تأثیر خود را بر آنها نهاده باشد یا گذشت زمان در نگاهش و در عقایدش لکه‌ای برجا گذاشته باشد. بنابراین می‌تواند روایت خود را از تمامی آن رویدادها یک‌جا تحویل دهد بی‌آنکه چیزی از قلم بیفتد. چون دیده‌های او به‌صورت یادداشت روزی که درست در لحظه وقوع حادثه نوشته شده باشد، روی نگاتیوهایش ثبت شده و احتمالا تاریخ روز و ماه و سال را هم به‌مثابه یک سالنامه کهنه در خود حفظ کرده است. حالا صیاد که در بیشتر صحنه‌های انقلاب حضور داشته فرصت آن را یافته که به زیرزمین برود و تمامی آن لحظات را از میان تِلک و پِلک‌ها و هر آنچه غبار سالیان بر آنها نشسته، بیرون بکشد و روایت خود را از انقلاب بازگوید.

نمایشگاه صیاد دیدنی است. نه‌فقط به خاطر آنکه عکس‌ها کیفیت عالی دارند که دارند، نه‌فقط به خاطر آنکه بیشتر رویدادهای آن روزهای پرآشوب را یک‌جا جمع کرده است که کرده است، نه‌فقط به خاطر آنکه عکس‌هایش در این نمایشگاه به‌صورت توجه‌برانگیزی برجسته شده است که شده است، بلکه به خاطر روایت تام‌وتمامی که او از انقلاب و آن روزها و شب‌ها و شورها و امیدها دارد و همه را مستقیما به چشم خود دیده است و روایت می‌کند.

راستی خبرنگاری مانند صیاد برای چه این‌همه جوش‌وخروش برای حضور در صحنه‌ها داشته است؟ بابت حقوق ناچیز روزنامه؟ هیچ حقوقی حتی حقوق‌های صدها میلیونی امروز قادر نیست آدم را به وسط توپ‌وتفنگ و کشت‌وکشتار که «بیم جان در او درج است» براند. یک بخشی از این جوش‌وخروش البته قابل درک است. آدم برای اینکه در سرنوشت خودش و کشورش شرکت داشته باشد به وسط معرکه می‌پرد اما بیشتر از آن، این احساس وظیفه است که او را وامی‌دارد تا به همه‌جا سر بکشد. همه‌جا حاضر باشد و همه‌چیز را ضبط و ربط کند و به دیگران بگوید حادثه چگونه اتفاق افتاد. انجام این وظیفه البته خطرهای بزرگ دارد و هر لحظه می‌تواند زندگی آدمی را بر باد دهد. اما خبرنگاران همواره چنین دیوانگی‌هایی را به جان خریده‌اند و عکس‌ها می‌گویند صیاد این دیوانگی را به حد کمال داشته است. جنونی که مایه غبطه است و حسد برمی‌انگیزد. ازاین‌رو می‌توان ضمن تماشای عکس‌های صیاد به دیوانگی‌هایش حسد برد و به غفلت‌های خود اندیشید و حسرت خورد.

عکس‌های نمایشگاه در اندازه‌های مناسب چاپ شده‌اند و در قاب رفته‌اند. حرکتی که در عکس‌ها هست از مهارت عکاس خبر می‌دهد و از شوری که در ثبت حرکات وجود داشته است. صحنه‌های به‌نمایش‌درآمده چنان جاندار و زنده‌اند که هیچ از اصل صحنه کم ندارند. لازم نیست من پاره‌ای عکس‌ها را که برجسته‌ترند، نام ببرم تا مابقی از قلم بیفتند. نمایشگاه را باید دید. نمایشگاه صیاد تفکربرانگیز است.

دیدن آن جوان و نوجوانی که زندگی‌اش را کف دستش گرفته است، آدمی را به فکر می‌اندازد. من به هنگام تماشای آن صحنه‌ها فکر می‌کردم آیا می‌توانم یکی از اینها را پیدا کنم و با او به گپ‌وگفت بنشینم؟ می‌خواهم بدانم امروز چند ساله است؟ در این ۴۰ سال چه کرده است؟ امروز چه می‌کند؟ آیا به چیزی که در پی آن بود، رسیده است؟ آن جان‌برکف دیروز، امروز به روزگار چگونه می‌نگرد؟ و امروز از آنچه کرده راضی است؟ اگر به‌طور تصادفی به نمایشگاه بیایند و لحظه‌ای از زندگی خود را که بر دیوار نصب شده ببینند، به خود چه خواهند گفت؟ برخورد امروزشان با عملکرد دیروزشان چیست؟ تمام راز نمایشگاه در پاسخ همین پرسش‌ها نهفته است.

دختر روزنامه‌فروش یکی از روزنامه‌های پرطرفدار زمان انقلاب را می‌فروشد

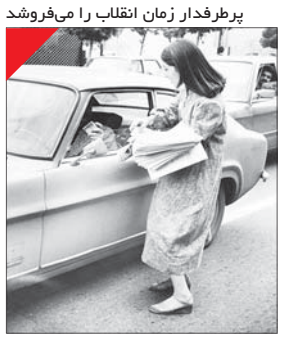

گفت‌وگو با سام کلانتری، کارگردان مستند «جایی برای فرشته‌ها نیست»

هرچه در ذهن داشتم گفتم

گروه هنر: مستند «جایی برای فرشته‌ها نیست» علاوه بر اکران در گروه سینمایی هنر و تجربه، به اکران آنلاین پیوست تا مخاطبانی که این روزها در خانه‌هایشان اکران‌های روز سینما را دنبال می‌کنند، مستندی که مدت‌هاست در جشنواره‌های مختلف تحسین بسیاری را به همراه داشته، تماشا کنند. مستندی که به گفته کارگردانش سام کلانتری حرف دل زنان و دختران جامعه ماست. با سام کلانتری هم‌کلام شدیم تا درباره چرایی ساخت فیلم و پرداختن به بخشی از مشکلات دختران تیم ملی اسکیت هاکی ایران صحبت کنیم.

↙ پرداختن به مشکلات زنان، خصوصا زنان ورزشکار ایرانی که بعضا با محدودیت‌های اجتماعی دست و پنجه نرم می‌کنند به خودی خود اتفاق جذابی است و سوژه ساخت مستند «جایی برای فرشته‌ها نیست» بیشتر یک دغدغه شخصی بود یا واکنشی انتقادی؟

به نظرم این دو مقوله را شاید نشود خیلی از هم تفکیک کرد، آن هم برای شخص من به‌عنوان یک مستندساز، معمولا دغدغه‌های شخصی یک هنرمند از اتفاقات روز جامعه‌اش فاصله زیادی ندارد و خیلی دور نیست. همان‌طور که گفتم حداقل برای من که این‌گونه است... ایده ساخت یک فیلم می‌تواند بر پایه یک کنش انتقادی شکل بگیرد که ریشه‌هایش از دغدغه‌های شخصی من به‌عنوان فیلم‌ساز می‌آید.

↙ از مراحل ابتدایی شروع تحقیق و ساخت این مستند صحبت کنیم، ابتدا سعی کردید سراغ چه بخشی از روایت بروید؟ در واقع نقطه آغازین حرکت چه بود؟

معرفی ابتدایی من از سمت یکی از بازیکنان تیم به کاوه صدقی سرآغاز ماجرا بود... ساعت‌ها گفت‌وگو درباره تک‌تک دختران تیم و خانواده‌هایشان با کاوه صدقی به‌عنوان مربی بچه‌ها خروجی ساعت‌ها پیاده‌روی بود. ما درباره تک‌تک این بچه‌ها حرف می‌زدیم و نقاط دراماتیک هرکدام را بررسی می‌کردیم. شاید دو یا سه ماهی طول کشید تا به این قطعیت رسیدم که این فیلم را بسازیم. این دختران و خانواده‌هایشان و کاوه صدقی به قدری مهربان و همراه بودند که وقتی من به خودم آمدم دیدم میانه طراحی فیلم هستیم.

↙ پرداختن به چنین سوژه‌ای بدون شک محدودیت‌هایی را به دنبال خواهد داشت و شاید بیشتر، سانسورهایی که می‌شود به روایت و ساخت فیلم تحمیل کرد، تا چه حد با چنین موانعی برخورد کردید؟

در این فیلم سانسور یا حذفی چه از جانب ما و چه از جانب ارگان‌های دیگر اتفاق نیفتاد، نمی‌دانم شاید شانس ما بود یا شاید جنس فیلم به این شکل بود اما من هرچه در ذهن داشتم گفتم.

↙ برخی معتقدند که تدوین نقش اساسی و تعیین‌کننده در روایت فیلم دارد، چه صحبت‌هایی با خانم صفی‌یاری برای تدوین فیلم داشتید؟

ما مفصل گفت‌وگو کردیم و قبل از اینکه مونتاژ شروع شود، شکل و ساختار روایت و نوع نگاه من روی کاغذ به ایشان انتقال داده شد و در ادامه هرجا لازم می‌شد باز هم گفت‌وگوهایی می‌کردیم.

↙ فیلم تا امروز با تحسین بسیاری روبه‌رو شده، فکر می‌کنید دلیل موفقیتش چیست؟

شاید برای اینکه این فیلم حرف دل زنان و دختران جامعه ماست. تصویری واقعی که باید از آنها دیده شود. شاید این فیلم سعی می‌کند تصویری از مردان جامعه ما نشان دهد که می‌تواند سرمشق و الگوی بقیه آنها باشد. فیلم ما از تلاش و کوشش و مهربانی می‌گوید و مهربانی اگر از دل بیاید و واقعی باشد بر دل مخاطبش قطعا می‌نشیند، این روزها مردم احتیاج به دیدن فیلم‌هایی دارند که در کنار یادآوری سختی‌های پیش‌رو به آنها مسیر و راه مواجهه با مشکلات را هم نشان دهد.

↙ در سینمای داستانی هم روایت ممنوعیت و محدودیت ورزشکاران خانم سوژه فیلم شده و عرق سرد به این موضوع پرداخت، فکر می‌کنید تا چه حد برای بررسی چنین مواردی موفق بودیم؟

من نظری در مورد سینمای داستانی یا فیلمی که نام بردید، ندارم اما امیدوارم ساخت و نمایش آثاری مانند «جایی برای فرشته‌ها نیست» بتواند به مردان ما نشان دهد که در صورت حمایت و همراهی با دختران و زنان ایرانی چه اتفاقات جذاب و ویژه‌ای می‌تواند برای همه آنها بیفتد. به نظر من حق و جایگاه دختران ورزشکار ما بسیار بالاتر از جایی است که الان قرار دارند.

↙ هنر و تجربه بستر مناسبی برای نمایش فیلم بود؟

با توجه به فضای جامعه و وضعیت بیماری کووید۱۹ ما از ابتدا هم می‌دانستیم فیلم فروش قابل‌توجهی در سینماهای هنر و تجربه نخواهد داشت و از ابتدا شکل برنامه‌ریزی ما برای بازگشت سرمایه فیلم، اکران آنلاین و آن هم نمایش در پردیس نماوا و فیلیمو بود. هدف از اکران در سینماهای هنر و تجربه همراهی با افرادی بود که اگر علاقه‌مند به رفتن به سینما در این شرایط بودند، حداقل با فیلمی امیدبخش و مهربان مواجه شوند... دوستان ما در هنر و تجربه فکر می‌کردند که با شروع دوره جدید اکرانشان با فیلم ما شاید سینماهای این گروه رونقی بگیرد و آنها باور داشتند و دارند که «جایی برای فرشته‌ها نیست»، می‌توانست بهترین شروع برای بازگرداندن مردم به سینماهای این گروه باشد ما هم پذیرفتیم اما به‌هرحال باید قبول کنیم که این روزها عادت به سینمارفتن تغییر کرده و مردم به علت کرونا و مشکلات اقتصادی دل و رمق چندانی برای سینمارفتن ندارند... این حرف شاید تکراری به نظر برسد اما همه می‌دانیم که سینمارفتن فقط خرید بلیت نیست. شاید حتی ساده‌ترین و ارزان‌ترین قسمت همان خرید بلیت باشد و یک خانواده چهارنفره اگر تصمیم به دیدن یک فیلم در سینما بگیرد، باید منتظر هزینه‌کردن عددی حداقل پنج‌برابر قیمت یک بلیت باشد. تازه همان‌طور که گفتم شرایط ترسناک کرونا و حواشی آن را هم که اصل موضوع است، به این اتفاق اضافه کنید. نمی‌دانم وظیفه چه کسی یا چه کسانی است اما باید بگویم که وضعیت اکران امسال دیگر تمام شده است و هنر و تجربه هم از این جریان مستثنا نیست. شاید اکران‌های آنلاین به بعضی فیلم‌ها بتواند کمک کند؛ البته بعضی فیلم‌ها و نه همه.

تصویری جدید از مردان سرزمین

اعظم سنایی (کاپیتان تیم اسکیت هاکی دختران ایران): تقریبا سه‌سال‌ونیم پیش بود که ما در اردوی تیم ملی بودیم و کارگردانی به نام سام کلانتری ایده ساخت مستندی از تیم ما را مطرح کرد. ما در آن زمان خودمان را برای مسابقات جهانی آماده می‌کردیم که متأسفانه اعزام کنسل شد و دوباره بعد از یک سال اردوهای ما این‌بار برای مسابقات آسیایی که قرار بود در کره جنوبی برگزار شود، شروع شد. سام کلانتری از روز اول در تمام تمرینات حضور داشت و سختی‌ها، مشکلات و روزهای خوب و بد ما را ثبت کرد و عضوی از خانواده ما شد و از هیچ کمکی برای موفقیت این تیم دریغ نکرد و حاصل این ماجرا مستندی شد به نام «جایی برای فرشته‌ها نیست». مستندی که شاید به جرئت بتوانم بگویم مسیر این ورزش و حتی زندگی ما را تغییر داد. در روزهای اول اردو و فیلم‌برداری شاید هیچ‌کسی چنین روزی را تصور نمی‌کرد که تیم با تمام مشکلات و کمبودها به مسابقات برود و با دست پر برگردد و در نهایت امروز بتوانیم حاصل تمام آن تلاش‌ها را در تصویر زیبای این مستند ببینیم. کاوه صدقی می‌گوید ما از هیچ چیز همه‌چیز ساختیم و این حرف درستی است. کاوه صدقی سرمربی تیم‌های ملی ما، شخصی که ۳۰ سال از عمرش را وقف این ورزش کرد و در تمام این سال‌ها با تمام وجود کنار تیمش ایستاد و به تعبیری جنگید و امروز ثمره این سفرش قهرمانی آسیا برای تیم پسرها و سومی شیرین برای تیم دخترهاست که شاید اگر او نبود خیلی از این اتفاق‌ها نمی‌افتاد.

این مستند زندگی ما را به‌عنوان دخترهایی با تمام مشکلات و محدودیت‌های آشنا که در جامعه ما وجود دارد، به تصویر کشیده است، اینکه فارغ از جنسیت و تمام مشکلات خواستیم، جنگیدیم، رؤیاهایمان را به هدفمان تبدیل کردیم و به دستش آوردیم. اما موضوع این مستند فقط تیم ملی هاکی دخترها و سختی‌ها و تلاش‌های آنها نیست. این مستند تصویری جدید از مردان این سرزمین در قامت پدر، همسر، برادر و مربی را نشان می‌دهد. دیدن تصویر پدرانی که برای موفقیت دخترانشان حاضرند از تمام دست‌رنجشان بگذرند، شوهرانی که خودشان را یار همسرانشان می‌دانند، سرمربی مردی که کنار یک مربی زن برای تیمش تلاش می‌کند و دخترانی که برای تحقق رؤیاهایشان سرسختانه می‌جنگند، در این روزهای تلخ، جامعه ما خالی از لطف نیست. به نظرم این فیلم بهانه خوبی است که بتوانیم انسان‌ها را فارغ از جنسیتشان، به معنای واقعی انسان‌بودن، کنار هم ببینیم. تمام حرفی که این مستند دارد، امید است. مشکلات همیشه وجود دارد و شاید در جامعه ما جنس مشکلات برای دخترها متفاوت است. اما زندگی همیشه جریان دارد و با تلاش قطعا می‌توانیم هر مانعی را از سر راهمان برداریم.

گالری گردی

از تهدید کرونا تا فرصت بهادادن به زیبایی

دیوارهای بی‌اثر خانه را صاحب اثر کنید

حسین گنجی
منتقد

• «برای انسان مبتلا به روزمرگی و معدن حاجات طبیعی ضروری و غیرضروری مصنوع تکنولوژی بسیار دشوار است که به چیزهای همچون غایت بنگرد» و هنر اساسی‌ترین مؤلفه خروج از این گزاره و رسیدن به غایت و زندگی با کیفیت بهتر است که ژان ماری شیفر در کتاب هنر دوران مدرن بر آن تأکید دارد.

قدمت هنر به‌خصوص هنر تجسمی به دوران ماقبل تاریخ بازمی‌گردد. انسان اولیه در ابتدایی‌ترین اقدام خود برای پیوستن به دیگری و ایجاد یک رابطه تنها دستاویزش کشیدن اشکالی برای بیان آنچه فکر می‌کرد بود، تا آنکه بتواند ارتباط خود با دیگران را تسهیل کند. به همین دلیل است که هنوز در میان آثار باستانی ما در جست‌وجوی همین نقوش ساده و بیانگر هستیم تا از آن روزگار مطلع شویم و به‌نوعی بتوانیم دوره‌های مختلف تاریخی را از یکدیگر بازشناسیم و دریچه‌ای به انسان گذشته بیابیم و این نوع جست‌وجو تنها در کندوکاو گذشته کارا نیست بلکه برای شناخت بهتر انسان و شرایط زیسته امروز و بیان آنچه بر زبان نمی‌توان آورد و از آن مهم‌تر برای دستیابی به آینده نامعلوم حتی تنها راه دستاویزشدن به هنر این ریسمان قدرتمند در قلیان خلاقیت و رؤیاپردازی است و از کاراترین روش‌ها و ابزارهای بیانگری است که به دلیل حسی که در نهاد

خود دارد، همچنان زبان قابل فهم تمامی انسان‌ها در تمامی نقاط جهان و یگانه راه خروج از ملال و کسالت و بن‌بست است. امروزه این زبان فطری و درونی جلایافته‌تر، پیشرفته‌تر و هوشمندانه‌تر نیز شده و همچون زبانی فرانسلی، فرامرزی و فرانگرشی است که علاوه بر ارتباط که ابتدایی‌ترین کارکرد اوست، آثار دیگری نیز بر زندگی ما می‌تواند از خود به جای بگذارد که از مهم‌ترین آنها حس تعلق‌بخشی، امیدآفرینی، زیبایی‌شناسی و خلاقیت‌زایی است که با خود به همراه می‌آورد. اثر هنری اساسا به این دلیل، اثر خوانده می‌شود که می‌تواند در نهاد و جان ما اثر بگذارد و هر بار دیدنش ما را به جهان تازه دعوت می‌کند. ایرانیان روزی از خورجین و جاجیم و رخت و لباس و وسایل ساده پخت‌وپز سفالی و سنگی گرفته تا فرش زیر پا و نقش‌نگاره‌های سقفی و شیشه‌کاری‌ها و حتی کلید و قفل‌های دم‌دستی سرشار از خلق و زیبایی و چشم‌نوازی بوده‌اند و زندگی را نه برای زنده‌ماندن که برای لذت زندگی‌کردن می‌خواستند و دنبال می‌کردند و این همه نه به دست و حمایت متولیان که به خواست و اراده خود مردمان شکل گرفته و پرورده می‌شده است. دشواری‌های روزگار و اهمیت‌دادن به چیزهای بی‌اهمیت و غرق‌شدن شاید در مادیات و نظام سود و زیان ملموس، ما را از آثار ناملموس زندگی و از درک زیبایی و اهمیت‌بخشیدن به اثر اصیل و توجه به ایده‌ها و وسعت دیدی که هنر به ما می‌بخشد، دور کرده است. حال که کرونا ما را به درون خانه‌ها سوق داده و ما را از ارتباط‌گیری به شکل گذشته و مراودات سابق دور کرده، بهترین زمان است که رجعت دوباره‌ای به هنر داشته باشیم و اهمیت آن در فضای زندگی خود را بشناسیم و جای خالی آن را دوباره پر کنیم. در دهه‌های اخیر که هجوم پرتلاطم روزمرگی و حجم پمپاژ اخبار ریز و درشت و نفوذ بی‌محابای تکنولوژی ما را از اهمیت‌دادن به محیط زیبا، اصیل و بامعنا دور کرده است، ما بیش از هر زمانی دچار خشونت، افسردگی، ناامیدی و گیرافتادن در گرداب تکرار و کپی شده‌ایم. جای خالی هنر در جامعه ما، منجر به شرایط دهشتناکی می‌شود که از مهم‌ترین آن می‌توان به کاهش شکل خیرخواهانه و نگاه انسانی به زندگی، به‌محاق‌رفتن خلاقیت در آموزش و قدرت یادگیری، دورشدن از اصالت به دلیل بهره‌گیری و تماشای تصاویر و آثار کپی پیرامون‌مان و به‌طور کلی افول نیک‌زیستی در زندگی جمعی و فردی‌مان اشاره کرد.

۱- با توجه به آنچه گفته شد، بر سر اصل حرف و ایده و بنیان شکل‌گیری این یادداشت می‌روم، که خواهشی است از تمامی استادان، هنرمندان و بزرگان هنرهای تجسمی؛ تا در این ایام صعب که کرونا جامعه ما را به‌شدت به عقب رانده است و تهدید می‌کند، فرصتی ایجاد کرد به نفع آنچه من از آن تقویت و ارتقای نیک‌زیستی نام می‌برم و از هر طریقی که امکانش را دارند بخواهم همچون روزهای اوج هنر ایران، دهه ۳۰ و ۴۰ که سهراب سپهری و زنده‌روی و محصص و ممیز و... مدام دست به قلم و کار بودند، تولید داشته باشند و...

ادامه در صفحه ۹